

به نام خدا



فارسی دوم

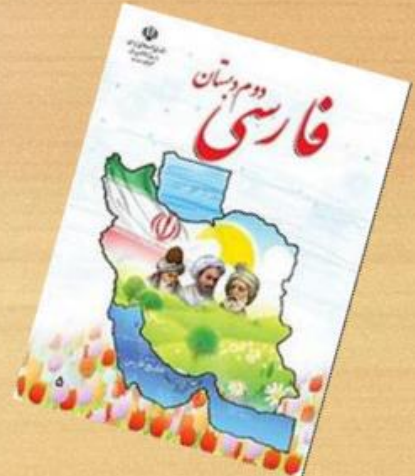


آموزگار: اکرم خاکسار



علوی

مدارس هزاره سوم



زيارت



زینب داخل حرم ایستاده بود. چلچراغ‌های بزرگ، همه جا را نورباران کرده بودند. بوی کلاب می‌آمد. همه دعا می‌خواندند.

زینب هم داشت زیر لب دعا می‌کرد که مادرش با مهربانی دست برشانه اش گذاشت و گفت: «قبول باشد! بیا برویم و کبوترهای حرم را تاشا کنیم.» آن وقت دست او را گرفت و آن دو با هم از میان جمعیت بیرون رفتند.

زینب ده‌ها کبوتر را دید که گوشه‌ای جمع شده بودند و دانه برمی‌چیدند. او از زیر چادرش، مقداری گندم بیرون آورد و گفت: «مادر دوست دارم هر وقت به مشهد می‌آیم، به کبوترهای امام رضا (ع) دانه بدهم. این گندم‌ها را مادر بزرگ برایم خریده است.» بعد دانه‌ها را به آرامی بر زمین پاشید.



کبوترها دسته دسته به زینب نزدیک شدند. زینب می خواست از خوش حالی بال در بیاورد. چیزی نگذشت که صدای اذان از گل دسته ها بلند شد.

مادر گفت: «زینب جان، اذان مغرب را گفتند. بهتر است به وضو خانه برویم، وضو بگیریم و نمازمان را اول وقت بخوانیم.»

زینب نماز خواندن در حرم امام رضا (ع) را هرگز فراموش نمی کند.

درست و نادرست

۱. زینب بیرون حرم ایستاده بود. ❌
۲. زینب ده ها کبوتر را دید که گوشه ای جمع شده بودند. ✅
۳. صدای اذان صبح از گل دسته ها بلند شد. ❌



گوش کن و بگو

۱. چرا زینب با خودش دانه آورده بود؟

زینب دوست داشت به کبوترهای حرم امام رضا دانه بدهد.

۲. زینب و مادرش پس از شنیدن صدای اذان چه کردند؟

آن ها به وضوخانه رفتند تا وضو بگیرند و نماز را اول وقت بخوانند.



۳. آن ها چه موقع در حرم بودند؟

هنگام اذان مغرب